چرا آمریکا و چین همچنان رقبای پایدار خواهند ماند؟

توهم تنش‌زدایی

سجاد عطازاده
مترجم

مایکل بکلی از تئوریسین‌های دست راستی و افراطی جمهوری‌خواه که در حال حاضر دانشیار علوم سیاسی در دانشگاه تافتز و پژوهشگر ارشد غیر مقیم در اندیشکده American Enterprise Institute – اندیشکده‌ای که از آن به‌عنوان معمار جنگ آمریکا در عراق یاد می‌شود- در مقاله‌ای با عنوان «توهم تنش‌زدایی» که در شماره آخر نشریه فارن افرز منتشر شده، به ارائه خوانشی دست‌راستی از رقابت واشنگتن با پکن پرداخته است. غلبه گرایش‌های تهاجمی در متن حاضر ریشه در بافتار فکری دارد که در سطور پیشین درباره ریشه‌های آن صحبت شد. او بر این باور است که تنها راه مقابله با چین، تکرار راهبرد «مهار» است که پیش‌تر علیه شوروی اجرایی شده است. او در همین راستا افرادی را که به‌دنبال «تعامل» با چین هستند، تخطئه می‌کند. همان‌طور که ذکر شد، این مقاله با نگاه افراطی نوشته شده و به کلی بر سایقه سیاه آمریکا در مناطق مختلف جهان چشم‌پوشیده است، اما خوانش آن می‌تواند ضمن آشنایی با روایت‌های موجود درباره چین در بین نخبگان نظام سیاسی آمریکا، ما را به چند نتیجه مهم نیز برساند. اولا این باور بسیار قوی در میان آمریکایی‌ها وجود دارد که امکان هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با چین از بین رفته و واشنگتن اگر خواستار ادامه تفوق نظم بین‌المللی لیبرال است، باید در برابر چین راهبرد مهار را اتخاذ کند، امری که اخیرا یکی از نمونه‌های آن را در تلاش دولت بایدن برای زوج‌زدایی و ربسک‌زدایی از پیوند اقتصاد آمریکا با چین و همچنین تشکیل گروه‌ها و نشست‌های چندجانبه برای تسهیل مهار پکن می‌توان مشاهده کرد. به‌علاوه در سال‌های آتی باید شاهد شدت گرفتن رقابت دو طرف باشیم و به‌نوعی بلوک‌بندی‌های دوران جنگ سرد تکرار خواهد شد. نهایتا باید به این گزاره مهم نیز توجه کرد که وضعیت فعلی آمریکا بسیار بغرنج است زیرا از یک‌طرف تاکنون هیچ کشوری مانند چین سابقه هژمونی و رقابت با واشنگتن را نداشته است و درعین حال شاخص‌های مختلف ایالات متحده نیز حاکی از افول شدید جایگاه آن است. در ادامه ترجمه این مقاله را می‌خوانید.

درحالی که روابط ایالات‌متحده و چین اکنون در وخیم‌ترین شرایط خود در ۵۰ سال گذشته قرار دارد، یک داستان قدیمی دوباره ظاهر شده است: اگر فقط ایالات‌متحده بتواند با چین صحبت کند و با ظهور آن کنار بیاید، دو کشور می‌توانند در صلح زندگی کنند. گزاره ادعایی اصلی این روایت آن است که با برگزاری نشست‌های گسترده، واشنگتن می‌تواند خطوط قرمز یکدیگر را بشناسد و راه‌های حل‌وفصل بحران‌های اضطراری و تبادلات فرهنگی را احیا کند. گفتگوی زمان و از طریق تماس‌های کمتر رودررو -به‌عبارت‌دیگر، تعامل مجدد- این دو کشور می‌توانند به همزیستی مسالمت‌آمیز و البته رقابتی دست یابند. برخی از تحلیلگران معتقد به گفت‌وگوی کافی واردات بوده و بر این باور هستند که ایالات‌متحده و چین حتی می‌توانند معامله بزرگی با یکدیگر انجام دهند که نتیجه آن ایجاد حوزه چین شرقی شبیه به کره ۲۰۳۰ برای حل مشکلات جهانی مانند تغییرات آب‌وهوایی و همه‌گیری باشد.

از منظر مذکور، وضعیت اسفبار کنونی روابط ایالات‌متحده و چین نتیجه اجتناب‌ناپذیر برخود دو قدرت بزرگ دارای تضادهای ایدئولوژیک بر سر منافع حیاتی نیست. سوزان شیرک، متخصص چین‌شناس و معاون سابق وزیر دارجه امور خارجه ایالات‌متحده، اظهار داشته است که وضعیت کنونی سوءتفاهمی بین شرکاست که به‌دلیل واکنش بیش از حد ایالات‌متحده برای مقابله با چین، مفجر شده است. در دو دهه گذشته این تفکر مسرود بوده است که چین همان کاری را انجام می‌دهد که قدرت‌های در حال ظهور معمولا به آن دست می‌زنند: قدرت‌نمایی و خواستار داشتن نقشی بیشتر در امور جهانی. اگرچه بسیاری از اقدامات چین، مانند تهدید ژاپن، حامیان را بحران‌زده کرده است، اما هدف اصلی انتقاد آنها ایالات‌متحده است؛ به‌ویژه از جهت تلاش بی‌وقفه این کشور برای نیل به تفوق و بازیگران پشت‌سر این راهبرد که به‌دنبال منافع خود هستند.

مطابق با این تحلیل، این سیاستمداران بزرگ، پیمانکاران دفاعی حریص، کارشناسان احساساتی، فعالان حقوق بشر یا متعصب و دیوان‌سالاران ستیزه‌جو هستند که شعله‌های رقابت بین دو کشور را برای کسب سود برافروخته کرده و ادامه بقای خود را تضمین می‌کنند که دیدگاه‌های مختلف را از بین می‌برد. برخی از این افراد ظاهرا برای محافظت از شغل خود، روایت‌های جنگ‌طلبانه را تکرار می‌کنند. فرید زکریا، روزنامه‌نگار و نویسنده، استدلال می‌کند که «واشنگتن تسلیم اندیشه خطرناک یک گروه» رباه چین شده است. این واقعیت که اکثر آمریکایی‌ها نیز دیدگاه‌های جنگ‌طلبانه درباره چین را نظم لیبرال به رهبری ایالات‌متحده، به چشم یک شکل مودبانه از مهار می‌نگریستند که برای تضعیف قدرت حزب کمونیست چین و اندازاختن این کشور در داده‌وستدی اقتصادی به غرب، واطاعت سیاسی از آن طراحی شده است. روی آوردن آمریکا به چین در این دوره با استفاده از پیشنهادهایی انجام گرفت که گسترده‌تر از شرایطی بود که امروز به‌طور‌جدی توسط سیاستگذاران ایالات‌متحده مورد‌بررسی قرار می‌گیرد. بااین‌وجود این پیشنهادها نتوانست اساسا ارزیابی چینی‌ها از مقاصد آمریکا را تغییر دهد یا حزب کمونیست چین از تسلط بر آسیای شرقی و فرازآن منصرف کند.

واقعیت این است که بعید است رقابت ایالات‌متحده و چین بدون وقوع تغییر قابل توجهی در موازنه قدرت، از بین برود. ایالات‌متحده باید براساس این واقعیت انتخاب‌های سیاسی خود را انجام دهد و گرفتار اوهام نشود. این امر به معنای قطع دیپلماسی یا تعطیلی کامل گفت‌وگو هاست، بلکه به معنای شفاف‌سازی درباره نتایج واقع‌بینانه این نوع از تعامل مجدد است. دلایلی وجود دارد که ما تجارت با چین است؛ اقدامی که جانت یلن، وزیر خزانه‌داری ایالات‌متحده در اولین سال‌جاری هم آن را پیشنهاد کرد. بااین‌حال، کارشناسان دیگری هم‌وجود دارند که بر اساس ادعای اعتبارات بیشتر مشترک، مثلا گراهام آلیسون، دانشمند علوم سیاسی، تاکید کرده است ایالات‌متحده خود نفوذ سنتی چین در آسیا را بپذیرد. احتمالا این امر به معنای آزادی بیشتر پکن در دریای چین جنوبی، دست کشیدن از تایوان و چشم‌پوشی از قدرت آمریکا در منطقه آسیا- اقیانوسیه است. اما این توصیفات تنها یک چشم‌انداز فریبنده هستند. اگر قدرت‌های بزرگ می‌توانستند از طریق دیپلماسی و نه‌ورود به رقابت، حساب‌شان را یکدیگر تسویه کنند، جهان قطعا وضعیت بهتری داشت. بااین‌حال تاریخ رقابت قدرت‌های بزرگ به‌ویژه روابط ایالات‌متحده و چین نشان می‌دهد تعامل بیشتر بعید است که منجر به پذیرش دلیل کسی که همدیگر را اشتباه می‌فهمند، بلکه دقیقا به این خاطر یک محاصره خصمانه تلقی می‌شود. چگونه باید با تغییرات آب‌وهوایی برخورد کرد؟ منشأ کرونا کجا است؟ اگر از پکن و واشنگتن بپرسید، احتمالا پاسخ‌های متفاوتی خواهید شنید.

نکته اساسی‌تر آن است که این دو رقیب دیدگاه‌های متفاوتی درباره نظم بین‌المللی دارند. حزب کمونیست چین خواستار جهانی است که در آن تمدن‌های خودکامه باستانی آزادانه بر حوزه‌های نفوذسنتی خود حکومت کنند. درمقابل، ایالات‌متحده به‌دنبال آن است تا این حوزه‌ها را با حفاظت از حاکمیت کشورهای ضعیف‌تر و ادغام آنها در یک نظم تجاری بازبه زباله‌دان تاریخ بسپارد. رقابت ایالات‌متحده و چین چیزی بیشتر از مجموعه‌ای از مناقشات دیپلماتیک است و مبارزه‌ای برای ترویج روش‌های مختلف زندگی به‌شمار می‌رود.

آنچه این وضعیت را وخیم‌تر می‌نماید این واقعیت است که هیچ‌یک از طرفین نمی‌تواند بدون اینکه توانایی پاسخگو کردن طرف مقابل را از دست بدهد، به‌طور قابل اعتمادی به‌طرف مقابل اطمینان دهد. طرفداران تعامل مجدد از ایالات‌متحده و چین می‌خواهند که به خطوط قرمز یکدیگر احترام بگذارند. اما گرم شدن یا بدار روابط مستلزم آن است که حداقل یک‌طرف بسیاری از خطوط قرمز خود را به کلی کنار بگذارد. چین از آمریکا می‌خواهد که فروش تسلیحات به تایوان را متوقف کند، حضور نظامی خود در شرق آسیا را کاهش دهد، فناوری‌های آمریکایی را با شرکت‌های چینی به اشتراک بگذارد، بازار ایالات‌متحده را روی سیل صادرات کالاهای چینی باز کند، ترویج دموکراسی در همسایگی چین را متوقف سازد و به روسیه اجازه دهد در جنگ اوکراین پیروز شود. ایالات‌متحده هم خواستار آن است که پکن هزینه‌های دفاعی خود را کاهش دهد، از دست زدن به تجاوز در تنگه تایوان خودداری کند، نظامی‌سازی دریای چین جنوبی را متوقف کند، یارانه‌ها و جاسوسی صنعتی را مهار کند و حمایت خود از روسیه و دیگر حکومت‌ها برای استبدادی را متوقف سازد.

بااین‌حال، هیچ‌یک از طرفین نمی‌تواند چنین امتیازاتی را بدون قدرت دادن به‌طرف مقابل برای اعمال فشار بیشتر ارائه دهد. مثلا اگر چین از تایوان عقب‌نشینی کند، این جزیره می‌تواند به‌سمت استقلال پیش‌برود. اما اگر ایالات‌متحده تسلیح تایوان را متوقف کند، موازنه نظامی به‌شدت به نفع پکن تغییر کرد. اگر چین، به‌روسیه اجازه دهد در اوکراین شکست بخورد، حزب کمونیست چین یک قدرت هسته‌ای در همسایگی خود و ایالات‌متحده پیروز و آزاد شده برای تمرکز بر آسیا روبه‌رو خواهد شد. اما اگر ایالات‌متحده اجازه دهد روسیه پیروز شود، محور چین-روسیه هم‌تشکیل می‌دهند دوره‌ای که به طرفین آمادگی بیشتری مانند تایوان یا کشورهای بالتیک را از غرب بی‌روحیه بگیرد. اگر چین سیاست‌های صنعتی خود را کنار بگذارد، برتری فناوری رابیشتر به ایالات‌متحده واگذار خواهد کرد. اگر هم واشنگتن سر تسلیم دربرابر سودا گری چین فرود آورد، ایالات‌متحده و اتحادش در نظم مبتنی بر تجارت باز جایگاهی باقی مانده است، توخالی خواهد شد. درصورتی که حزب کمونیست از حمایت از حکومت‌های خودکامه دست بردارد، مانند اتفاقات سال ۱۹۸۹ و سال‌های اولیه قرن بیست‌ویکم، با خطر موج‌های اعتراضی مردمی روبه‌رو خواهد شد که می‌تواند به فعالان لیبرال در داخل انرژی بیشتر و حکومت‌هایی را در کشورهای دیگر به قدرت برساند که تمایل بیشتری به اعمال تحریم‌های حقوق بشری خود‌شیر دارند. بااین‌حال اگر ایالات‌متحده کمک و حمایت از دموکراسی نهوی نیاز رامتوقف کند، این احتمال وجود دارد که برخی از آنها در پشت‌پرده اقتصاد نیچینال پکن شریک شوند.

لیبرال‌ها می‌توانند با دیپلمات‌های چینی که در یک میز می‌نشینند، بدوستان کرد، زیرا آنها نه‌تنها در نظام سیاسی هر کشور، بلکه در خاطرات و جغرافیای تاریخی آنها ریشه دارد. در فرهنگ سیاسی معاصر چین، دو واحد ریشه‌دوانده است: «قرن تحقیر» (۱۸۴۲ تا ۱۹۴۹) و «طول انجامید» و سبب شد قدرت‌های امپریالیستی چین را از هم فروپاشانند. انقلاب‌های ۱۹۴۹ که اتحاد جماهیر شوروی و دیگر رژیم‌های کمونیستی را سرنگون کرد و چین را رقیبا از بین برد. دستور اصلی حزب کمونیست چین این است که هرگز را نیز نه‌دهد چین‌ها دوباره مورد قلدری قرار گیرد یا تجزیه شود؛ هدفی که رهبران چین معتقدند مستلزم جمع‌آوری بی‌امان ثروت و قدرت، گسترش کنترل ارضی و حکومت با استفاده از مشت آهنین است. چین به‌عنوان اقتصادی که باتاجربه به جرگه شکوفایی اقتصادی رسیده است، باید از روش‌های مرکانتیلیستی برای بالا رفتن از زنجیره‌های ارزش جهانی که مدت‌ها در انحصار غرب بوده است، استفاده کند. باتوجه به اینکه چین از سوی ۱۹ کشور عمدتا متاخر به‌ایالات‌متحده شده است، رهبران این کشور معتقدند باید محدوده امنیتی گسترده‌ای را ایجاد کنند که تایوان، بخش‌هایی از هند و بیشتر دریاهای چین شرقی و جنوبی را- درنهایت نتیجه معکوس داد و آسیا را به سمت‌ایالات‌متحده سوق داد. شاملِ تنش زدایی انگلیسی و آلمانی میتی بر بی‌طرف ماندن بریتانیا در جنگ فاروای به آغاز جنگ‌جهانی اول کمک کرد. بین سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲، بزرگ‌ترین قدرت‌های دریایی جهان درپاسخ به‌استدلال دست‌اندازی به‌قدرت‌ها گرد هم آمدند تا در کنفرانس نیروی دریایی واشنگتن درباره خلع سلاح بحث کنند. بااین حال این تلاش درنهایت نتیجه معکوس داد و آسیا را به جنگ‌جهانی دوم نزدیک کرد، زیرا ایالات‌متحده نشان داد که با توسعه‌طلبی ژاپن مخالف است اما قدرت دریایی لازم برای اجرایی کردن این مخالفت را گسترش نخواهد داد. قرارداد مونیخ در سال ۱۹۳۸ هم که به آلمان اجازه ضمیمه بخشی از چکسلواکی را به خاک خود داد ونازی‌ها را قدرساخت تا سال بعد به لهستان حمله کند. در سال ۱۹۷۲، ایالات‌متحده و اتحاد جماهیر شوروی تعهد خود را به «همزیستی مسالمت‌آمیز» اعلام و توافقنامه‌هایی که کنترل تسلیحات و تجارت را امضا کردند. تنش‌زدایی نیز سال‌ها آغاز شد، اما زمانی که ازقدرت جدا در دوطرف مقابل جنگ، پیم کیپور قرار گرفتند و همین اتفاق در آنگولا و حمله شوروی به افغانستان هم رخ داد و چندین بحران هسته‌ای وحشتناک هم در اوایل دهه ۱۹۸۰ رخ نمود، مشخص شد که تنش‌زدایی برای هرطرف معنای متفاوتی داشت. آمریکایی‌ها فکر می‌کردند که وضع موجود را فریز کنند تا شوروی را مهار کند، بدون‌اینکه به‌عنوان یک ابرقدرت با تمام امتیازات ازجمله حق توسعه انقلاب نشان‌داده شده‌اند. هنگامی که وقایع مذکور این تفاسیر متناقض را آشکار کردند، رقابت ایالات‌متحده و شوروی دوباره بالا گرفت.

نکته اصلی این است که رقابت‌های قدرت‌های بزرگ، رانمی‌توان با یادداشت‌های تفاهم پایان داد. دیپلماسی برای حل‌وفصل اختلافات بدون خشونت لازم است اما کافی نیست. حل پایدار اختلافات هم‌چنین به موازنه پایدار قدرت نیاز دارد که معمولا نه از طریق صحبت‌های مسرورانه، بلکه پس از اینکه یک‌طرف متوجه می‌شود که دیگر نمی‌تواند رقابت کند، ظاهر می‌شود. روابط ایالات‌متحده و چین از تمام ویژگی‌های یک رقابت پایدار برخوردار است. موضوعات اصلی مورد مناقشه طرفین، اساسا مبتنی بر برد-باخت هستند. تایوان را می‌توان از تایپه یا پکن- اما نه هر دو- اداره کرد. دریاهای چین شرقی و جنوبی می‌توانند آب‌های بین‌المللی یا دریاچه‌های تحت کنترل چین باشند. روسیه را می‌توان کنار زد یا حمایت کرد. دموکراسی را می‌توان ترویج داد یا از بین برد. اینترنت می‌تواند باز یا تحت‌سانسور دولتی باشد. زنجیره اتحادهای ایالات‌متحده در شرق آسیا برای این کشور یک بیمه حیاتی و نیروهبی برای ثبات است اما از منظر چین ظاهرا یک محاصره خصمانه تلقی می‌شود. چگونه باید با تغییرات آب‌وهوایی برخورد کرد؟ منشأ کرونا کجا است؟ اگر از پکن و واشنگتن بپرسید، احتمالا پاسخ‌های متفاوتی خواهید شنید.

نکته اساسی‌تر آن است که این دو رقیب دیدگاه‌های متفاوتی درباره نظم بین‌المللی دارند. حزب کمونیست چین خواستار جهانی است که در آن تمدن‌های خودکامه باستانی آزادانه بر حوزه‌های نفوذسنتی خود حکومت کنند. درمقابل، ایالات‌متحده به‌دنبال آن است تا این حوزه‌ها را با حفاظت از حاکمیت کشورهای ضعیف‌تر و ادغام آنها در یک نظم تجاری بازبه زباله‌دان تاریخ بسپارد. رقابت ایالات‌متحده و چین چیزی بیشتر از مجموعه‌ای از مناقشات دیپلماتیک است و مبارزه‌ای برای ترویج روش‌های مختلف زندگی به‌شمار می‌رود.

آنچه این وضعیت را وخیم‌تر می‌نماید این واقعیت است که هیچ‌یک از طرفین نمی‌تواند بدون اینکه توانایی پاسخگو کردن طرف مقابل را از دست بدهد، به‌طور قابل اعتمادی به‌طرف مقابل اطمینان دهد. طرفداران تعامل مجدد از ایالات‌متحده و چین می‌خواهند که به خطوط قرمز یکدیگر احترام بگذارند. اما گرم شدن یا بدار روابط مستلزم آن است که حداقل یک‌طرف بسیاری از خطوط قرمز خود را به کلی کنار بگذارد. چین از آمریکا می‌خواهد که فروش تسلیحات به تایوان را متوقف کند، حضور نظامی خود در شرق آسیا را کاهش دهد، فناوری‌های آمریکایی را با شرکت‌های چینی به اشتراک بگذارد، بازار ایالات‌متحده را روی سیل صادرات کالاهای چینی باز کند، ترویج دموکراسی در همسایگی چین را متوقف سازد و به روسیه اجازه دهد در جنگ اوکراین پیروز شود. ایالات‌متحده هم خواستار آن است که پکن هزینه‌های دفاعی خود را کاهش دهد، از دست زدن به تجاوز در تنگه تایوان خودداری کند، نظامی‌سازی دریای چین جنوبی را متوقف کند، یارانه‌ها و جاسوسی صنعتی را مهار کند و حمایت خود از روسیه و دیگر حکومت‌ها برای استبدادی را متوقف سازد.

بااین‌حال، هیچ‌یک از طرفین نمی‌تواند چنین امتیازاتی را بدون قدرت دادن به‌طرف مقابل برای اعمال فشار بیشتر ارائه دهد. مثلا اگر چین از تایوان عقب‌نشینی کند، این جزیره می‌تواند به‌سمت استقلال پیش‌برود. اما اگر ایالات‌متحده تسلیح تایوان را متوقف کند، موازنه نظامی به‌شدت به نفع پکن تغییر کرد. اگر چین، به‌روسیه اجازه دهد در اوکراین شکست بخورد، حزب کمونیست چین یک قدرت هسته‌ای در همسایگی خود و ایالات‌متحده پیروز و آزاد شده برای تمرکز بر آسیا روبه‌رو خواهد شد. اما اگر ایالات‌متحده اجازه دهد روسیه پیروز شود، محور چین-روسیه هم‌تشکیل می‌دهند دوره‌ای که به طرفین آمادگی بیشتری مانند تایوان یا کشورهای بالتیک را از غرب بی‌روحیه بگیرد. اگر چین سیاست‌های صنعتی خود را کنار بگذارد، برتری فناوری رابیشتر به ایالات‌متحده واگذار خواهد کرد. اگر هم واشنگتن سر تسلیم دربرابر سودا گری چین فرود آورد، ایالات‌متحده و اتحادش در نظم مبتنی بر تجارت باز جایگاهی باقی مانده است، توخالی خواهد شد. درصورتی که حزب کمونیست از حمایت از حکومت‌های خودکامه دست بردارد، مانند اتفاقات سال ۱۹۸۹ و سال‌های اولیه قرن بیست‌ویکم، با خطر موج‌های اعتراضی مردمی روبه‌رو خواهد شد که می‌تواند به فعالان لیبرال در داخل انرژی بیشتر و حکومت‌هایی را در کشورهای دیگر به قدرت برساند که تمایل بیشتری به اعمال تحریم‌های حقوق بشری خود‌شیر دارند. بااین‌حال اگر ایالات‌متحده کمک و حمایت از دموکراسی نهوی نیاز رامتوقف کند، این احتمال وجود دارد که برخی از آنها در پشت‌پرده اقتصاد نیچینال پکن شریک شوند.

تعامل بیشتر ایالات‌متحده با چین حمایت می‌کنند، ممکن است در مواجهه با این نوید تاریخی مطرح کنند که به‌دنبال پایان فوری رقابت ایالات‌متحده و چین نیستند، بلکه صرفا درپی تنش‌زدایی هستند؛ دوره‌ای که به طرفین اجازه می‌دهد گاردبل هایی را بر چهارچوب رابطه خود نصب کنند. بااین حال تاریخ تنش‌زدایی قدرت‌های بزرگ هم آرامش‌بخش نیست. چنین دوره‌هایی حتی در شرایط مساعد هم به‌ندرت شکوفا می‌شوند. به‌طور نمونه‌ترین نمونه موجود در این زمینه، کشمیر اروپاست- اتحادی از پادشاهی‌ها که در سال ۱۸۱۵ پس از جنگ‌های ناپلئونی برای درهم‌شکستن انقلاب‌های لیبرال تاسیس شد- کدهمه عاشر را برای تنش‌زدایی بنا‌نهاد‌ند: ایدئولوژی مشترک، دشمن مشترک و شراکت‌هایی که درپی جنگ شکل گرفته بود. اما رهبران اژدر این کنسرت پس از سال ۱۸۲۲ جلسات خود را متوقف کردند و به‌جای خود، نمایندگان سطح پایین‌تر را فرستادند. در دهه ۱۸۳۰، این کنسرت با جنگ سرد بین اعضای لیبرال و محافظه‌کار آن همراه شد. کنسرت اروپا تنها تا زمانی که منافع ملی اعضاهمافک‌بود، خوب کارمی‌کرد، امازمانی که اجماع محافظه‌کاران شکست خورد، همین اتفاق برای کنسرت اروپا نیز افتاد که نتیجه آن وقوع یک جنگ گرم در سال ۱۸۵۳ بر سر کریمه بود. این شکست یک نکته کلی‌تر را نیز نشان می‌دهد: گاردبل‌ها اغلب نشان‌دهنده صلح‌اند و روشی موثر برای حفظ آن‌اند. اما معمولا در اوقات مطلوب یا بالاقاصله پس از بحران- زمانی که کمترین نیاز به آن‌ها وجود دارد- سازگار می‌شوند و در زمان‌های بد و نامطلوب‌اند. استادانه‌ترین گاردبل‌های تاریخ پس از جنگ‌جهانی اول نصب شدند- پیمان کلوگ-بریاند که جنگ را غیرقانونی می‌کرد و جامعه ملل یک سازمان رسمی نصب‌شده بود- اما آنها نیز نتوانستند از جنگ‌جهانی دوم جلوگیری کنند.

کسانی که خواستار تعامل عمیق‌تر واشنگتن با پکن هستند، پیگیری تنش‌زدایی را بدون حتل توصیف می‌کنند، زیرا این راهبرد ممکن است شکست بخورد، اما خیری ندارد و از ارزش احتمال برخوردار است. اما وقتی تضاد مبلغ بین رقبا شدیداشد، تلاش‌های پیش از حد برای ایجاد تنش‌زدایی می‌توانندبی‌ثبات کننده باشند. تنش‌زدایی انگلیسی و آلمانی در سال‌های ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۴ با ایجاد امیدهای کاذب در آلمان مبنی بر بی‌طرف ماندن بریتانیا در جنگ فاروای به آغاز جنگ‌جهانی اول کمک کرد. بین سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲، بزرگ‌ترین قدرت‌های دریایی جهان درپاسخ به‌استدلال دست‌اندازی به‌قدرت‌ها گرد هم آمدند تا در کنفرانس نیروی دریایی واشنگتن درباره خلع سلاح بحث کنند. بااین حال این تلاش درنهایت نتیجه معکوس داد و آسیا را به سمت‌جنگ‌جهانی دوم نزدیک کرد، زیرا ایالات‌متحده نشان داد که با توسعه‌طلبی ژاپن مخالف است اما قدرت دریایی لازم برای اجرایی کردن این مخالفت را گسترش نخواهد داد. قرارداد مونیخ در سال ۱۹۳۸ هم که به آلمان اجازه ضمیمه بخشی از چکسلواکی را به خاک خود داد ونازی‌ها را قدرساخت تا سال بعد به لهستان حمله کند. در سال ۱۹۷۲، ایالات‌متحده و اتحاد جماهیر شوروی تعهد خود را به «همزیستی مسالمت‌آمیز» اعلام و توافقنامه‌هایی که کنترل تسلیحات و تجارت را امضا کردند. تنش‌زدایی نیز سال‌ها آغاز شد، اما زمانی که ازقدرت جدا در دوطرف مقابل جنگ، پیم کیپور قرار گرفتند و همین اتفاق در آنگولا و حمله شوروی به افغانستان هم رخ داد و چندین بحران هسته‌ای وحشتناک هم در اوایل دهه ۱۹۸۰ رخ نمود، مشخص شد که تنش‌زدایی برای هرطرف معنای متفاوتی داشت. آمریکایی‌ها فکر می‌کردند که وضع موجود را فریز کنند تا شوروی را مهار کند، بدون‌اینکه به‌عنوان یک ابرقدرت با تمام امتیازات ازجمله حق توسعه انقلاب نشان‌داده شده‌اند. هنگامی

ادامه از صفحه ۱۴

که وقایع مذکور این تفاسیر متناقض را آشکار کردند، رقابت ایالات‌متحده و شوروی دوباره بالا گرفت.

نکته اصلی این است که رقابت‌های قدرت‌های بزرگ، رانمی‌توان با یادداشت‌های تفاهم پایان داد. دیپلماسی برای حل‌وفصل اختلافات بدون خشونت لازم است اما کافی نیست. حل پایدار اختلافات هم‌چنین به موازنه پایدار قدرت نیاز دارد که معمولا نه از طریق صحبت‌های مسرورانه، بلکه پس از اینکه یک‌طرف متوجه می‌شود که دیگر نمی‌تواند رقابت کند، ظاهر می‌شود. روابط ایالات‌متحده و چین از تمام ویژگی‌های یک رقابت پایدار برخوردار است. موضوعات اصلی مورد مناقشه طرفین، اساسا مبتنی بر برد- باخت هستند. تایوان را می‌توان از تایپه یا پکن- اما نه هر دو- اداره کرد. دریاهای چین شرقی و جنوبی می‌توانند آب‌های بین‌المللی یا دریاچه‌های تحت کنترل چین باشند. روسیه را می‌توان کنار زد یا حمایت کرد. دموکراسی را می‌توان ترویج داد یا از بین برد. اینترنت می‌تواند باز یا تحت‌سانسور دولتی باشد. زنجیره اتحادهای ایالات‌متحده در شرق آسیا برای این کشور یک بیمه حیاتی و نیروهبی برای ثبات است اما از منظر چین ظاهرا یک محاصره خصمانه تلقی می‌شود. چگونه باید با تغییرات آب‌وهوایی برخورد کرد؟ منشأ کرونا کجا است؟ اگر از پکن و واشنگتن بپرسید، احتمالا پاسخ‌های متفاوتی خواهید شنید.

نکته اساسی‌تر آن است که این دو رقیب دیدگاه‌های متفاوتی درباره نظم بین‌المللی دارند. حزب کمونیست چین خواستار جهانی است که در آن تمدن‌های خودکامه باستانی آزادانه بر حوزه‌های نفوذسنتی خود حکومت کنند. درمقابل، ایالات‌متحده به‌دنبال آن است تا این حوزه‌ها را با حفاظت از حاکمیت کشورهای ضعیف‌تر و ادغام آنها در یک نظم تجاری بازبه زباله‌دان تاریخ بسپارد. رقابت ایالات‌متحده و چین چیزی بیشتر از مجموعه‌ای از مناقشات دیپلماتیک است و مبارزه‌ای برای ترویج روش‌های مختلف زندگی به‌شمار می‌رود.

آنچه این وضعیت را وخیم‌تر می‌نماید این واقعیت است که هیچ‌یک از طرفین نمی‌تواند بدون اینکه توانایی پاسخگو کردن طرف مقابل را از دست بدهد، به‌طور قابل اعتمادی به‌طرف مقابل اطمینان دهد. طرفداران تعامل مجدد از ایالات‌متحده و چین می‌خواهند که به خطوط قرمز یکدیگر احترام بگذارند. اما گرم شدن یا بدار روابط مستلزم آن است که حداقل یک‌طرف بسیاری از خطوط قرمز خود را به کلی کنار بگذارد. چین از آمریکا می‌خواهد که فروش تسلیحات به تایوان را متوقف کند، حضور نظامی خود در شرق آسیا را کاهش دهد، فناوری‌های آمریکایی را با شرکت‌های چینی به اشتراک بگذارد، بازار ایالات‌متحده را روی سیل صادرات کالاهای چینی باز کند، ترویج دموکراسی در همسایگی چین را متوقف سازد و به روسیه اجازه دهد در جنگ اوکراین پیروز شود. ایالات‌متحده هم خواستار آن است که پکن هزینه‌های دفاعی خود را کاهش دهد، از دست زدن به تجاوز در تنگه تایوان خودداری کند، نظامی‌سازی دریای چین جنوبی را متوقف کند، یارانه‌ها و جاسوسی صنعتی را مهار کند و حمایت خود از روسیه و دیگر حکومت‌ها برای استبدادی را متوقف سازد.

بااین‌حال، هیچ‌یک از طرفین نمی‌تواند چنین امتیازاتی را بدون قدرت دادن به‌طرف مقابل برای اعمال فشار بیشتر ارائه دهد. مثلا اگر چین از تایوان عقب‌نشینی کند، این جزیره می‌تواند به‌سمت استقلال پیش‌برود. اما اگر ایالات‌متحده تسلیح تایوان را متوقف کند، موازنه نظامی به‌شدت به نفع پکن تغییر کرد. اگر چین، به‌روسیه اجازه دهد در اوکراین شکست بخورد، حزب کمونیست چین یک قدرت هسته‌ای در همسایگی خود و ایالات‌متحده پیروز و آزاد شده برای تمرکز بر آسیا روبه‌رو خواهد شد. اما اگر ایالات‌متحده اجازه دهد روسیه پیروز شود، محور چین-روسیه هم‌تشکیل می‌دهند دوره‌ای که به طرفین آمادگی بیشتری مانند تایوان یا کشورهای بالتیک را از غرب بی‌روحیه بگیرد. اگر چین سیاست‌های صنعتی خود را کنار بگذارد، برتری فناوری رابیشتر به ایالات‌متحده واگذار خواهد کرد. اگر هم واشنگتن سر تسلیم دربرابر سودا گری چین فرود آورد، ایالات‌متحده و اتحادش در نظم مبتنی بر تجارت باز جایگاهی باقی مانده است، توخالی خواهد شد. درصورتی که حزب کمونیست از حمایت از حکومت‌های خودکامه دست بردارد، مانند اتفاقات سال ۱۹۸۹ و سال‌های اولیه قرن بیست‌ویکم، با خطر موج‌های اعتراضی مردمی روبه‌رو خواهد شد که می‌تواند به فعالان لیبرال در داخل انرژی بیشتر و حکومت‌هایی را در کشورهای دیگر به قدرت برساند که تمایل بیشتری به اعمال تحریم‌های حقوق بشری خود‌شیر دارند. بااین‌حال اگر ایالات‌متحده کمک و حمایت از دموکراسی نهوی نیاز رامتوقف کند، این احتمال وجود دارد که برخی از آنها در پشت‌پرده اقتصاد نیچینال پکن شریک شوند.

تعامل بیشتر ایالات‌متحده با چین حمایت می‌کنند، ممکن است در مواجهه با این نوید تاریخی مطرح کنند که به‌دنبال پایان فوری رقابت ایالات‌متحده و چین نیستند، بلکه صرفا درپی تنش‌زدایی هستند؛ دوره‌ای که به طرفین اجازه می‌دهد گاردبل هایی را بر چهارچوب رابطه خود نصب کنند. بااین حال تاریخ تنش‌زدایی قدرت‌های بزرگ هم آرامش‌بخش نیست. چنین دوره‌هایی حتی در شرایط مساعد هم‌به‌ندرت شکوفا می‌شوند. به‌طور نمونه‌ترین نمونه موجود در این زمینه، کشمیر اروپاست- اتحادی از پادشاهی‌ها که در سال ۱۸۱۵ پس از جنگ‌های ناپلئونی برای درهم‌شکستن انقلاب‌های لیبرال تاسیس شد- کدهمه عاشر را برای تنش‌زدایی بنا‌نهاد‌ند: ایدئولوژی مشترک، دشمن مشترک و شراکت‌هایی که درپی جنگ شکل گرفته بود. اما رهبران اژدر این کنسرت پس از سال ۱۸۲۲ جلسات خود را متوقف کردند و به‌جای خود، نمایندگان سطح پایین‌تر را فرستادند. در دهه ۱۸۳۰، این کنسرت با جنگ سرد بین اعضای لیبرال و محافظه‌کار آن همراه شد. کنسرت اروپا تنها تا زمانی که منافع ملی اعضاهمافک‌بود، خوب کارمی‌کرد، امازمانی که اجماع محافظه‌کاران شکست خورد، همین اتفاق برای کنسرت اروپا نیز افتاد که نتیجه آن وقوع یک جنگ گرم در سال ۱۸۵۳ بر سر کریمه بود. این شکست یک نکته کلی‌تر را نیز نشان می‌دهد: گاردبل‌ها اغلب نشان‌دهنده صلح‌اند و روشی موثر برای حفظ آن‌اند. اما معمولا در اوقات مطلوب یا بالاقاصله پس از بحران- زمانی که کمترین نیاز به آن‌ها وجود دارد- سازگار می‌شوند و در زمان‌های بد و نامطلوب‌اند. استادانه‌ترین گاردبل‌های تاریخ پس از جنگ‌جهانی اول نصب شدند- پیمان کلوگ-بریاند که جنگ را غیرقانونی می‌کرد و جامعه ملل یک سازمان رسمی نصب‌شده بود- اما آنها نیز نتوانستند از جنگ‌جهانی دوم جلوگیری کنند.

کسانی که خواستار تعامل عمیق‌تر واشنگتن با پکن هستند، پیگیری تنش‌زدایی را بدون حتل توصیف می‌کنند، زیرا این راهبرد ممکن است شکست بخورد، اما خیری ندارد و از ارزش احتمال برخوردار است. اما وقتی تضاد مبلغ بین رقبا شدیداشد، تلاش‌های پیش از حد برای ایجاد تنش‌زدایی می‌توانندبی‌ثبات کننده باشند.